

پیروزی و دست‌آورد تاریخی دوبعدی (مصاحبه گر: وبلاگ نیزبین، ۲۰۰۷)

بمناسبت فرا رسیدن ۲۷ اردیبهشت، روز جهانی مقابله با هموفوبیا

سال گذشته جنبش دمکراسی خواهی کشور و همزمان با آن جنبش همجنسگرایان ایران به یک پیروزی سمبلیک تاریخی دست یافتند که در تاریخ ماندگار خواهد شد؛ درست چند روز مانده به ۲۷ اردیبهشت (۱۷ ماه مه)، روز جهانی مقابله با هموفوبیا، بیش از ۱۰۰ تن از هنرمندان، فعالان اجتماعی، سیاسی و فرهنگی کشورمان بیانیه ای منتشر کرده که در آن ضمن دفاع از حقوق همجنسگرایان، هرگونه فشار و تعدی به این اقلیت جنسی را محکوم و خواهان برسمیت شناختن حقوق شهروندی همجنسگرایان گردیدند. با انتشار این بیانیه، جنبش دمکراسی خواهی کشور رسماً مرزهای خود را گسترده کرد تا اقلیت اجتماعی سرکوب شده ای را در درون خود جای دهد و از این طریق به یک پیروزی اخلاقی دست یافت. امروز دیگر بسختی میتوان حزب و گروه سیاسی / فرهنگی / اجتماعی ایرانی هوادار دمکراسی و حقوق بشر سراغ گرفت که رسماً و علناً سرکوب همجنسگرایان را خواستار باشد، گیریم که خیلی از گروهها و فعالان اجتماعی کماکان با در نظر گرفتن وضعیت فرهنگی جامعه، هنوز از ابراز نظر علنی طفره می روند.

بیش از ۲۰ سال است که همجنسگرایان کشورمان (در داخل و خارج) برای رفع ستم از خود مبارزه می کنند و خواهان برچیده شدن قوانینی هستند که برابری جنسی آنها را نفی و حقوق اجتماعی و شهروندی اشان را نفی می کنند. انتشار بیانیه روشنفکران کشور در محکومیت هموفوبیا و دفاع از حقوق همجنسگرایان در واقع نوعی اعتراف به مبارزات جنبش همجنسگرایان و خواسته های آن بود و بعنوان یک پیروزی برای جنبش همجنسگرایان کشورمان وارد تاریخ مبارزات آنان شد.

در یک سالگی پیروزی همزمان جنبش دمکراسی خواهی و جنبش همجنسگرایان کشور و همزمان با نزدیک شدن ۲۷ اردیبهشت، روز جهانی مقابله با هموفوبیا، پای صحبت نیلوفر بیضایی، یکی از امضاء کنندگان آن بیانیه روشنفکران نشستیم.

در شروع مصاحبه خانم بیضایی خود را اینگونه برای خوانندگان وبلاگ نیزبین معرفی می کند:

ن.ب: متولد دیماه ۱۳۴۵ در تهران هستم. در هجده سالگی برای حفظ جان ناچار به ترک ایران شدم. در آلمان به تحصیل در رشته های ادبیات آلمانی، تئاتر-سینما و تلویزیون و تعلیم و تربیت پرداختم. در سال ۱۳۷۳ در این رشته ها فوق لیسانس گرفتم. در همانسال گروه تئاتر "دریچه" را پایه گذاری کردم و بعنوان نماینده نویسنده و کارگردان تئاتر تا کنون ۱۱ نمایش بروی صحنه برده ام. علاوه بر اینها در مود تئاتر، مسئله ی زنان و مسایل سیاسی و اجتماعی تعداد زیادی مقاله نوشته ام که در نشریات گوناگون درج شده است.

خانم نیلوفر بیضایی شما یکی از اولین امضاء کنندگان بیانیه گفته شده در دفاع از حقوق همجنسگرایان بودید. چطور شد که دوستان به فکر تهیه و انتشار چنین بیانیه ای شدند؟

ن.ب: ایده ی اصلی تهیه ی این بیانیه از دوستان فعال درزمینه ی دفاع از حقوق همجنسگرایان در داخل کشور بود. به روز جهانی مقابله با هموفوبیا نزدیک بودیم و انگیزه ی خوبی برای انتشار چنین بیانیه ای وجود داشت.

بهر حال من از این ایده استقبال کردم و در جمع آوری امضا از هنرمندان، نویسندگان و فعالین حقوق زنان تا جایی که در توانم بود، یاری رساندم. این بیانیه بنظر من از چند

جهت اهمیت داشت، اول اینکه همجنسگرایان داخل کشور بدانند که تنها نیستند و در میان روشنفکران ایران حامیانی دارند. دوم اینکه آن بخش از روشنفکران که در این مورد تا بحال سکوت کرده بودند نیز این سکوت را شکستند و در این مورد اعلام موضع کردند که این اعلام موضع با خود مسئولیتهایی را به همراه می آورد.

شما چه تعریفی از هموفوبیا دارید و آیا میتوان معادل فارسی دقیقی برای آن انتخاب کرد. پیشنهاد شما چیست؟

ن.ب: برای هموفوبیا نمی توان معادلی در یک کلمه یافت یا من نمی شناسم. اما معادل نسبتاً طولانی این واژه "همجنسگرا ستیزی ناشی از هراس از همجنسگرایی" است. اگر هموفوبیا را صرفاً "همجنسگرا ستیزی" ترجمه کنیم، بسیار نادقیق خواهد بود، چرا که "فوبی" یا "فوبیا" که اشاره به عامل "هراس" دارد، نادیده گرفته ایم.

بهر صورت این ترس و هراس عامل اعمال خشونت نسبت به همجنسگرایان است. عامل نوعی نفرت و انزجار نسبت به همجنسگرایان است. این هراس از یکسو کاملاً غیر عقلانی است و از سوی دیگر منجر به نفرت، تعصب و پیشداوریهایی می شود که اعمال خشونت نسبت به همجنسگرایان را قابل توجیه جلوه می دهد. هموفوبیا همانند پدیده هایی چون "راسیسم"، "سکسیسم" و "ضدیت با یهودیان" ناشی از یک هراس نا خود آگاه است از بزیر علامت سوال رفتن هویت کنونی افراد، گروههای اجتماعی و حتی حکومتها (اکثراً حکومتهای غیردمکراتیک و بخصوص حکومتهای توتالیتر یا ایدئولوژیک). نمونه های بارز اعمال خشونت دولتی نسبت به همجنسگرایان را در دوران استالین، در آلمان نازی و در ایران اسلامی بوضوح می توان مشاهده کرد. این خود یک بحث طولانی است که شاید بتوان در فرصتی بطور مفصل بدان پرداخت.

مختصات هموفوبیا در فرهنگ ما ایرانیان در کجاها نمود (بیشتری) می یابد و چگونه می توان (حداقل) به تعدیل آنها کمک کرد؟

ن.ب: در برخوردهای روزمره، در جوکها و تمسخرها، در ادبیات و بعنوان عامل تشدید کننده و یا تایید کننده در تقسیم بندی نقش زن و مرد در قانون اساسی جمهوری اسلامی و در قوانین مدنی. برای کمک به تعدیل می بایست در مورد مسئله ی همجنسگرایی بطور مشخص و مسئله ی حقوق بشر و حق دگرباشی بطور عام و همزمان حرکت کرد و به روشنگری پرداخت. همسویی با تمسخر و تحقیر انسانهای دیگر و یا سکوت در برابر آن در کشور ما و در بسیاری جوامع دیگر تا کنون به فجایع بشری و قتل عامهای دهشتناک انسانها منتهی شده. برای مقابله و جلوگیری از تکرار این فجایع، ما به انسانهایی نیازمندیم که با شهادت مدنی، این برخوردهای غیرانسانی را به چالش بکشند و این از زندگی روزمره ی ما آغاز می شود و به بخشهای دیگر حضور اجتماعی ما تعمیم می یابد. عرصه ی هنر و ادبیات، یکی دیگر از عرصه های بسیار مهم برای به چالش کشیدن تعصب و پیشداوری است. عرصه ی دیگر و بسیار مهم عرصه ی سیاسی است در به چالش کشیدن قوانین تبعیض آمیز که یکی از نمونه های بسیار مثبت آن کمپین زنان است.

واکنش افراد، شخصیت ها و جریانهای مختلف اجتماعی/فرهنگی در رابطه با انتشار آن بیانیه چگونه بود؟

ن.ب: از یکسو ما با برخوردهای مثبت و حمایت بسیاری که به امضاکنندگان اولیه پیوستند روبرو شدیم، از سوی دیگر در نهایت تعجب با برخوردهای بخشا خصمانه ای نیز از جانب کسانی روبرو شدیم که اصلاً انتظار اینگونه برخورد از آنها نمی رفت. اینگونه برخوردها متأسفانه از جانب کسانی با ما شد که مبارزه و حرکت را امری انحصاری می پندارند و انتظار دارند که در حرکت‌های مدنی نیز همان صفبندیها و خط کشیهای کدخدانمشانه ی آنها حاکم باشد. ایرادهایی که از سوی آنها مطرح شد بسیار نامستدل بود و اصلاً معلوم نشد مورد اختلافشان با متن این بیانیه در کجاست. متأسفانه تفکر قبیله ای، تقسیم بندیهای کاذب انسانها و میل به حذف دیگری حتی در چنین حرکت‌هایی نیز دیده می شود و نشانگر بیماری عمیقی است که در جامعه ی ما ریشه دارد. نوعی نارسایسم بیمارگونه شاید.

احساس می شود که شما در کنش فعالی با روشنفکران، نیروهای فعال اجتماعی، سیاسی و فرهنگی قرار دارید. این نیروها چگونه به جنبش همجنسگرایان نگاه می کنند؟ یا اصلاً توجهی به آن ندارند؟

ن.ب: البته این ارتباطات نسبت به پراکندگی و حضور گسترده ی ایرانیان فعال از نظر خودم آنچنان گسترده نیست ، اما تا جایی که من در ارتباطات خودم خبر دارم، یا عبارت دیگر در مورد افرادی که با آنها گهگاه در تماس هستم، می توانم آنها را به دودسته تقسیم کنم. یکی آنها که پدیده ی همجنسگرایی را بصورت یک واقعیت پذیرفته اند و حاضر به حمایت از این جنبش هستند، دیگر کسانی که از یکسو مصلحت‌های شخصی و اجتماعی و از سوی دیگر بعلت پیشداوریهای پنهان خودشان حاضر به صحبت در این مورد نیستند و موضوعات دیگری را مهمتر می انگارند.

فکر می کنید که نیروهای اجتماعی و فرهنگی، فعالان حقوق بشر (و حتی نیروهای سیاسی) تا چه اندازه به وظیفه اخلاقی / انسانی خود در امر ستم زدایی از همجنسگرایان کشور عمل کرده و می کنند؟

ن.ب: در اینمورد بسیار ضعیف عمل شده است. همانطور که اشاره کردم، کسانی که می خواهند همگان آنها را بیسندند و با آنها همراه شوند، بدلیل اینکه می دانند در اعماق اجتماع نگاه نسبت به همجنسگرایی منفی است، برای از دست ندادن همراهان احتمالی هم که شده، ترجیح می دهند در این مورد سکوت کنند. متأسفانه این دسته متوجه نیستند که همگان را نمی توان در همه حال با خود داشت. برای دفاع از حقوق انسانی، برای رسیدن به آزادی ما به آزادیخواهانی نیازمندیم که بسیار فراتر از اینگونه مصلحتها را ببینند و حاضر باشند برای جلوگیری از پایمال شدن حقوق حتی یک نفر ایستادگی کنند .

عده ای از همجنسگرایان بر این باورند که در شرایط فعلی بهتر است فعالیت ها طوری تنظیم شوند که جنبش حق خواهی همجنسگرایان به رودرویی مستقیم با حاکمیت کشیده نشود. عمده ترین دلیل آن هم این است که اگر مشکلی برای کسی پیش بیاید هیچ فرد یا ارگان و تشکلی ریسک حمایت و دفاع از دستگیر شدگان را نخواهد کرد. نظر شما در اینباره چیست؟

ن.ب: فکر می کنم از یک نظر حق با آنهاست. همجنسگرایان باید بتوانند در وهله ی اول خود را قوی کنند و متشکل شوند. یک نکته ی اساسی در فعالیت همجنسگرایان داخل در این است که آنها ناچارند با نام مستعار فعالیت کنند و نمی توانند هویت واقعی خود را آشکار کنند. این مشکل خود بخود از جنبش هنجسگرایان یک جنبش زیرزمینی می سازد که امکان حضور علنی را پیدا نمی کند. از سوی دیگر در داخل تا جایی که من می دانم

بسیاری از فعالین یا خود دچار نوعی هموفوبیا هستند و یا اینکه جرات حمایت علنی را پیدا نمی کنند. هر چند که در میان کسانی که به ما پیوستند اگر اشتباه نکنم چند نفری از داخل با نام واقعی خود امضا کردند. به باور من ارتباط میان همجنسگرایان و جنبش زنان بسیار مهم است. البته در شرایط فعلی که جنبش زنان شدیداً زیر ضربه است، مشخص است که چنین همکاری بصورت علنی ممکن نیست، اما ارتباط و حمایت متقابل در این زمینه بسیار به هر دو کمک خواهد کرد. در دراز مدت اما مطالبه ی حقوق بدون درگیری با قوانین و ساختار حکومت اسلامی ممکن نیست.

وبلاگ نویسی، انتشار مجلات، ایجاد گروه های دوستی محدود و حتی برگزاری پارتی های دوستانه و یا گروه های یاهو و امثالهم در اینترنت همه بخشی از فعالیت برای ابراز وجود، دادن آگاهی و کسب اعتماد به نفس و جمع آوری نیرو محسوب می شود. همجنسگرایان این چیزها را برای خود فراهم کرده اند. فکر می کنید در این شرایط کدام برنامه فعالیتی لازم است که همجنسگرایان به آن روی آورند؟

ن.ب: من همه ی فعالیتهایی را که شما ذکر کردید، مثبت می دانم. فکر می کنم در پاسخ سوال پیشین به یک امر مهم یعنی ارتباط با جنبش زنان اشاره کردم. برای همه شان آرزوی موفقیت می کنم و امیدوارم که خود آگاهی و اعتماد به نفس در دوستان همجنسگرای ما آنقدر قوی بشود که بتوانند بصورت متشکل برای احقاق حقوقشان در جامعه و بطور علنی حضور بیابند.

در سال های اخیر رویه حکومت در برخورد با همجنسگرایان تا حدودی تعدیل (یا عوض) شده. یعنی حکومت از تعقیب، دستگیری، زندان و شلاق فعال دست برداشته و فقط سکوت اختیار کرده. تحلیل شما از این تغییر رویه چیست؟

ن.ب: این سکوت، سکوتی پایدار نیست و این تغییر رویه بمعنای تغییر نگاه نیست. چون نگاه حکومت در قوانین آن تبلور یافته است و در اولین فرصت که فکر می کنم با سرکوب دوباره ی جنبش زنان شاهدیم، دوباره این روند ادامه خواهد یافت. باید هوشیار بود و در عین حال از تلاش برای تغییر دست برنداشت. جنبش همجنسگرایان مسئولیتی برای تک تک افراد خود و برای نسلهای بعدی بر عهده گرفته که آن را ملزم به هوشیاری و تلاشی خستگی ناپذیر برای احقاق حقوق انسانی می کند و به جنبش دمکراتیک و سکولار مردم ایران پیوند می دهد.

اگر روزی همجنسگرایان دست به تشکل در کشور بزنند و با سرکوب و دستگیری از طرف حکومت مواجه شوند، بدون شک جنبش جهانی همجنسگرایان در خارج واکنش تندی نشان خواهد داد. اما آیا فکر می کنید که در صورت بروز چنین مسئله ای، مدافعان حقوق بشر و کلاً جنبش دمکراسی خواهی کشورمان (حداقل در خارج) بدفاع از دستگیر شدگان خواهند پرداخت یا نه؟

ن.ب: در صوتی که چنین اتفاقی بیفتد، من با اطمینان می توانم بگویم که سازمانهای حقوق بشری ایرانی و بسیاری از فعالین اجتماعی و سیاسی ایرانی در خارج به دفاع از همجنسگرایان دستگیر شده خواهند پرداخت.

بعضی ها جنبش همجنسگرایان را جنبشی اجتماعی و فرهنگی تعریف می کنند و معتقدند که این جنبش به هیچ وجه نباید وارد سیاست شود، بخصوص که دخالت در سیاست می تواند به حساس تر شدن حکومت و سرکوب شدیدتر منجر شود. نکات ضعف و قوت این دیدگاه کدامها هستند و چرا؟

ن.ب: فکر می‌کنم در این مورد توضیح داده باشم، اما در تکمیل گفته‌های پیشینم باز می‌گویم. درست است که جنبش همجنسگرایان در وهله‌ی اول یک جنبش اجتماعی و فرهنگی است. اما در کشوری که ضدیت با حق حیات انسانی همجنسگرایان در قوانینش نهادینه شده است، دفاع شما از حقوق خودتان به امری سیاسی بدل می‌شود. همانطور که مسئله‌ی حجاب، حقوق زنان و جنبشهای اجتماعی دیگر در تکامل خود سازندگان شاید مهمترین جنبش سیاسی معاصر در ایران بشوند. بدون وجود یک ساختار دمکراتیک، بدون جدایی کامل دین از حکومت، بدون وجود حق حضور علنی بصورت نهاد مدنی و جنبش اجتماعی، امکان تحقق خواسته‌های همجنسگرایان و جنبشهای دیگر اجتماعی صفر است. در همین کشورهای اروپایی که ما زندگی می‌کنیم، هنوز و پس از سالها مبارزه و روشنگری، هموفوبیا در اعماق جامعه و گاه بشدت وجود دارد. با کار فرهنگی می‌توان روشنگری کرد، اما نمی‌توان همه‌ی افراد یک جامعه را قانع کرد. زندگی آزاد همجنسگرایان تنها در حفاظت قانون و ساختاری ممکن شده که حق حیات، حق ازدواج، حق زندگی مثل هر انسان دیگری را برای آنها برسمیت می‌شناسد و این قوانین در جوامع دمکراتیک در نتیجه‌ی مبارزات خود همجنسگرایان در نتیجه‌ی شرکت گسترده‌ی آنها در تظاهرات خیابانی در نتیجه‌ی فعالیتهای علنی آنها، در نتیجه‌ی حمایت تشکلهای، شخصیتها، در نتیجه‌ی روشنگری در مطبوعات بوجود آمده است.

حکومت غیر دمکراتیک چین هم دهها سال همجنسگرایی را از نتایج " فرهنگ منحط غرب" می‌دانست و حتی تا چند سال قبل بطور فعالی به فیلتر کردن و بستن سایت های همجنسگرایان می‌پرداخت. اما چند سال قبل بیمار و انحرافی بودن همجنسگرایی را از قوانین خود حذف کرد و امروز همجنسگرایی بعنوان یک گرایش جنسی در چین برسمیت شناخته شده. آیا جمهوری اسلامی ایران همچون دولت چین از چنان ظرفیت های تحولی برخوردار است که از همجنسگرایی جرم زدایی کند و حقوق همجنسگرایان را برسمیت بشناسد؟ چرا؟

ن.ب: لازم است در مورد چین و واقعیتها جاری از آن توضیحاتی بدهم. پیش از آن باید به یک تفاوت عمده میان حکومت های توتالیتر چین و ایران اشاره کنم. حکومت چین علیرغم دیکتاتور بودنش یک حکومت سکولار است که در آن نهاد دین از نهاد حکومت جداست. حکومت ایران یک حکومت تام گرای دینی است و قرآن و احکام شریعت، احکام پایه ای قانونگذاری را در آن تشکیل می‌دهد. نگاه اسلام و قوانین مدنی به همجنسگرایی نیز حتما نیاز به توضیح مکرر ندارد. بهر صورت همین یک تفاوت کافیسیت تا پاسخ سوال شما از جانب من منفی باشد. خیر، حکومت اسلامی ظرفیت تحول ندارد، چون قوانینش برگرفته از قوانین زمینی نیست، بلکه آسمانی است و "احکام آسمانی" قابل تغییر نیستند. مورد دیگر که به چین مربوط می‌شود، لازم به توضیح است که هر چند در چین در آوریل ۲۰۰۱، همجنسگرایی از لیست بیماریهای روانی خط خورد، اما در زمینه‌ی روشنگری در این مورد، راهها همچنان بسته است. نگاه رسمی و دولتی همچنان نسبت به همجنسگرایی منفی است. موارد بسیاری از دستگیری همجنسگرایان همچنان وجود دارد. در مطبوعات در این مورد سانسور مطلق حکمفرماست. نمایش فیلمهایی که موضوع همجنسگرایی دارند، همچنان ممنوع است. تنها امکان همجنسگرایان برای ابراز عقیده کماکان اینترنت است. همچنان بسیاری از همجنسگرایان بصورت مخفی و پنهانی زندگی می‌کنند. بهر حال این توضیحات اجمالی را در مورد چین لازم دانستم و در مورد ایران بدلالی که برشمردم تحول در قوانین را ناممکن می‌دانم.

شرایط موقعیت، و همچنین توان نیروی جنبش همجنسگرایان ایران در شرایط فعلی را چگونه ارزیابی می کنید و نقاط قوت و ضعف آن کدامها هستند؟

ن.ب: در این مورد بدلیل عدم حضور در ایران تنها می توانم به شنیده ها اکتفا کنم. ارزیابی من حتما دقیق نیست. از اینکه می بینم در میان همجنسگرایان ما افراد آگاه و بیدار و کسانی که برای دانستن، توانستن و تغییر فعالیت می کنند، کم نیستند، بسیار شادمانم و آن را به فال نیک میگیرم. عناصر آگاهتر این جنبش در ایجاد اعتماد به نفس و حس همبستگی میان همجنسگرایان می توانند نقش مهمی بازی کنند. تمام فعالیتها از ایجاد وبلاگ گرفته تا انتشار نشریات اینترنتی و تلاش برای ایجاد ارتباط متقابل را بسیار مثبت می دانم. از سوی دیگر یکی از ضعفها را که در مورد جنبشهای دیگر نیز صدق می کند در هژمونی طلبی، عدم قاطعیت، کمبود حس همکاری، عدم تشخیص منافع مشترک بعنوان مبنای حرکت مشترک، دخالت دادن دعوای شخصی در حرکت عمومی می دانم که می تواند به این جنبش ضربه بزند. نکته ی دیگر اینکه امیدوارم این جنبش بتواند مستقل بماند و این همان آرزویی است که در مورد جنبش زنان نیز دارم. منظورم هم مشخصا اجتناب از افتادن دوباره به دام جناحهای حاکم است که گهگاه برای "ژست دمکراسی" نیاز به پشتیبانی چنین جنبشهایی دارند، اما در نهایت از آنها استفاده ی ابزاری می کنند، چرا که منافع نهایی حاکمین در تداوم حکومت دینی است که تامین می شود و منافع نهایی جنبشهای اجتماعی در تغییر و برقراری دمکراسی و جدایی دین از حکومت نهفته است. همراهیهای مقطعی از موضع ضعف تنها به حریف قویتر یاری می رساند.

آیا امضاء کنندگان بیانیه سال گذشته، امسال برنامه خاصی برای روز جهانی مقابله با هموفوبیا دارند؟ خود شما چی؟

ن.ب: در این مورد خبری ندارم. اصولا من در یکسال گذشته بدلیل مشغولیت شبانه روزی در کار تئاتر و اجراهای پی در پی و همزمان دو نمایشم بر صحنه در این زمینه و همچنین در نوشتن مطالب سیاسی و اجتماعی کم کار شده ام. اما اگر دوستان تصمیمی بگیرند و همتی بکنند، حاضرم همکاری کنم.